



رهائی

سال اول شماره ۳۱
سه شنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۵۹
بهاء ۲۰ ریال

در این شماره :

● عبده بازی حمله نظامی آمریکا

مفری برای رژیم

● بازگشت به قرون وسطی یا انقلاب فرهنگی

● اول ماه مه، روز همبستگی کارگران جهان

● نیکاراگوئه

نگرشی امیدوارانه به اوضاع بعد از انقلاب

● شهادت رفیق ابو شاهین (کاک فواد) در نبردهای

خونین سندج

شعبده بازی حمله نظامی آمریکا

مفری برای رژیم

دریادار جاسوس علوی مخفیانه آزاد میشود، مبارزه‌ی "هدامهریالستی" با حمله به دانشگاه و کرستان تشدید میشود، او بالاخره "فرشتگاه آسمانی" یا بانک اللهاکبر توطئه‌ی آمریکا را نافرجام میکند. اینها نمونه‌ای از کارها و ادعاهای رژیم جمهوری اسلامی در هفته‌ی گذشته بود.

شکست نایب‌الجمهورية تا امروز که ده سال از هزاین سازمان جنایتکار میگذرد حتی یک بار نیز مقامات رسمی آمریکا یکی از آنها اعتراف نکرده‌اند. آیا باید باور داریم که در این مورد "فرشتگان" آقای کارتر را مجبور به اعتراف بلامقدمه و سریع به شکست توطئه خود کرده‌اند؟ بنظر میرسد که جوابی برای این سؤال موجود نیست و به همین جهت است که زما مداران ایران توضیح انجام این معجزه را میدهد: "نیروی اللهاکبر و خواست فرشتگان" گذاشته‌اند.

سؤال دیگر این است که اولاً چگونه میتوان باور کرد که ناگهان سه هلی‌کوپتر از هشت هلی‌کوپتر آمریکائی که قطعاً مورد امتحان آزمایش بسیار بوده‌اند از کارسای فتنه و در نظر گرفتن اینکه میگفته‌بودشان دو هلی‌کوپتر نقش‌یاد داشته‌اند چگونه است که آمریکا کمبود یک هلی‌کوپتر را برطرف نکرده و به عملیات ادامه نداده است؟ آیا واقعیت اینست که آنان نیز خرافاتی شده و وقوع تصادف در ابتدای کار را بدشگون دانسته و تشخیص داده‌اند که بهتر است آدمهای مادی بشوند و به شکست خود اعتراف کنند؟ آیا کارتر و سوا نیز بیادداستان "تارومار شدن فیلمهای ابرهه توسط پرنده‌های سنگ‌انداز" افتاده‌اند و از عاقبت کسار هراسیده‌اند؟!

سؤال در این زمینه بسیار است. به موارد زیر توجه کنید ● گفته‌های رولند براون وزیر دفاع آمریکا، یکبار دیگر نیز در آبان ماه آمریکا عده‌ای را به همین منظوره تهران فرستاده و بعداً آنها را فراخوانده است. در آن زمان نیازی به اعتراف به گناه نبود چرا امروز از قضا یا پرده برداری میشود؟

● کارتر شش ماه صبر کرد و از ماهیت عملیات آبان سخنی نگفت. چه شده است که اکنون هم‌بگناها گذشته و همه به معاصی جال اعتراف میکنند. آیا آقای کارتر قصد خودکشی انتخاباتی دارد و بیایا اینکه فشار نفوس مقدسه غیر قابل مقاومت شده است؟

● ستاد مشترک ارتش جمهوری اسلامی ایران در اطلاعیه اول خود مدعی شد که دوفروند هواپیمای آمریکائی در نتیجه تعقیب جنگنده‌های نیروی هوائی یکدیگر برخورد نموده و آتش گرفته و در حوالی طیس سقوط کرده‌اند. منشاء این دروغ ناخدا راز کجا بوده است. این دروغ باین صورت چرا گفته شده، و کسی که آنرا جعل

"حمله نافرجام نظامی آمریکا به ایران" یکبار دیگر فرصتی بدست رژیم داد تا بخشی از توده‌ی مردم را هلهله گمان به خیابانها بکشاند و الله اکبر گویان چنان گردد و خاک کند که کشتار دد منشانه‌ی خلق کرد را تحت الشعاع قرار دهد.

هنوز زود است که بتوان از میان اظهارات متضاد دو طرف دروغگو - رژیم‌های ایران و آمریکا - واقعیت قضیه را دریافت. آنچه طرفین میخواهند بمردم بقبولانند اینست که این توطئه طرحی برای آزاد کردن گروگانها بوده است. اما از آنجا که رژیمهای ارتجاعی هیچگاه بمردم راست نمی‌گویند، و تنها تحت فشار و اجبار است که ممکن است بعضی از حقایق را فاش کنند، و نیز از آنجا که گذشته نشان میدهد که همین رژیمها دروغهای گستاخانه بسیار گفته‌اند، و باز از آنجا که بنظر میرسد که "فرشتگان الهی" نه تنها در شکست توطئه‌ی آمریکا سهیم بوده‌اند بلکه در زمان وقوع آن و "تصادف" آن با وقایع کردستان نیز نقش داشته‌اند، برای کسانی که ماهیت رژیم را می‌شناسند، سئوالهای فراوانی علاوه بر نقش مقدس فرشته‌های آسمانی مطرح میشود. اهم این سئوالها در ارتباط با بررسی امکان نقش فرشتگان - جاسوسان سیا و همکاران آنست. بجاست که در این مرحله که واقعیت روشن نشده است، برخی سئوالها و ملاحظات را مطرح کنیم.

اولین و شاید مهمترین سؤال اینست که چه عاملی باعث شده است که کارتر جانی، "معمومانه" قبل از آنکه دولت ایران بوشی از جریانات برده باشد به شروع و شکست طرح خود اعتراف کند. یا در نظر داشتن آنکه افتاء هیچ توطئه‌ای از جانب توطئه‌گران بی علت نیست، و با در نظر داشتن آنکه برای آمریکا میسر بوده است که جنازه‌های مامورین خود را خارج کرده و لاشه‌ی هواپیمای معدوم را به دست یابد و ماسه‌ی کویر بسیار تا سالها بعد بعنوان آثار عتیقه "کشف" شود، "مذاقت" آقای کارتر میتواند بسیار مورد شک قرار گیرد. روزی نیست که توطئه و جنایتی از طرف "سیا" در گوشه‌ای از جهان اجرا نشود و به پیروزی یا

کرده به مقامات مسئول چه توضیحی داده است؟

● هواپیماهای ۱۳۰-۵ هرکول قادرند که در ناخوارترین زمین ها فرود آیند . انتخاب طیس در شرق ایران بحد دلیل بوده است ؟
● بگفته رابرت باومن نماینده کنکره آمریکا (اطلاعات شش اردیبهشت) یکی از هلیکوپترهای بحالمانده حاوی اسنادی است که جزئیات "عملیات نورسبز" را مشخص میکند . حتی اگر این ادعا محترم نداشته باشد مسلم است که دولت ایران میتواند نسبت از بررسی تجهیزات هلیکوپترها و بخصوص از کالبدشکافی جنازه های ماء موریان آمریکائی اطلاعات بسیاری بدست آورد . بمباران عجلانده هلیکوپترهای بدون سرنشین آمریکائی (و آنقدر عجولانه که پاسداریزدی که گفته میشود "دستی به اسناد رسانده بدست آورد" فرصت دور شدن از محنه را نداشت . بدون تردید توطئه ردیلاته ای برای از بین بردن مدارکی است که میتواند در روشن کردن قضیه موثر باشد . هیچ پلیسی مدارک جرم را نابود نمیکند مگر آنکه همکاری محرری جرم باشد .

● داستان رادارها نهایت ابتذال را نشان میدهد . کویا آمریکائی ها از "نقاط کور" رادارها مطلع بوده اند و از آن استفاده کرده اند . سنا د مشترک ارتش جمهوری اسلامی و سایر ارگانهای ارتجاعی رژیم در چهارده ماه گذشته آنقدر نگران سرکوب نیروهای مترقی و خلقهای ایران بوده اند که فرصت نکرده اند و باید آن نیافته اند که برای "نقاط کور" رادارها جاره ای بیاندیشند . فرماندهی نیروی هوایی ژنرال باثری در پاسخ این سوال و سوالهای دیگر چنان کنسک و مبهم جواب میدهد که تردیدی در اینکه وی از ماجرا حساس داشته است باقی نمی گذارد .

"تسمار" شاد مهر نهایت حماقت و از نقطه نظر دیگر درایت خود را زمانی نشان داد که مدعی شد رادارها علت کرد و خاک نتوانستند تشخیص دهند هواپیماها آمریکایی هستند یا ایرانی . شاید مردمی که را دارند دیده اند این سخن را باور کنند ، ولی فکرمی کنیم تعداد کسانی که تفاوت رادار و تلویزیون را میدانند کم نباشد . عجب اشتباه کوچکی!

با این سوالات میتوان ده ها سؤال دیگر افزود . اما غرض حاصل است . هیچ فردی بحر ایلهان ، بحر کسانیک - به محاطین کوش بفرمان رژیم هستند این اراجیف را نخواهند پذیرفت . واقعیت چیست ؟ میدانیم و شاید تا مدت ها نیز ندانیم . اما این بخش از واقعیت را میدانیم کسیه رژیمهای دروغگو ، جیری را از مردم پنهان میکنند . قطب زاده دعوت به خونسردی و حفظ آرامش می کند .

بنی صدر میگوید "ما شکایتی نداریم" و جالب است که دستور بمباران هلی کویترهای محتوی اسناد را هم می دهد . "نورای انقلاب" تا این لحظه یک اعلامیه دو خطی در اینباره منتشر نکرده است ! دولت ایران هیچ شکایتی از آمریکا به "مراجع بین المللی" نکرده است . آیت الله کئی بعد از اشاره به کشته شدن پاسداران میگوید ، مسائل دیگری هست که به صلاح نیست ذکر شود . به صلاح چه کسی ؟ معلوم است دست اندرکاران رژیم ، و جالبتر از همه اینکه یک منبع در وزارت خارجه آمریکا میگوید : "از طرف ایرانی ها در سطوح بالا همکاری وجود داشته است" و ما

با این بخش از سخنان بنی صدر موافقیم که این جریبان با جریانات دانشگاه و کردستان بی ارتباط نیست . اما آقای بنی صدر سخنان دیگری نیز در این رابطه گفته است که اگر نه افشاگر ماهیت توطئه که لااقل افشا کننده ی میزان درک و حساسیت اوست . ایشان در مقابل سؤال خبرنگاری که در مورد رادارها سؤال میکرد فرمودند :

"در مورد وضعیت استقرار رادارها نمیتوانیم اطلاعی بشما بدهیم . البته بر امریکائی ها معلوم است ولی لازم نیست که ما اطلاعات را در اختیار همه بگذاریم ."

این یک شاهکار ! امریکائی خودمانی است ولی "همه" نیستند . اما شاهکار دوم که براستی نمایشگر ابتذال در نهایتهای خود است این بود که در شامگاه "حمله ی نافرجام" هنگامی که بنی صدر بعنوان رئیس جمهور ایران و فرماندهی کل قوا و رئیس شورای انقلاب از جریان باز دید خود از محمل عملیات سخن میگفت ، بجای نشان دادن یک ذره "غیبت" و خشم از تجاوز بیگانگان بخاک ایران ، از حمله ی امپریالیسم و ... بیاد شوخی لوس و بیمزه ی کریم شیرای وار می افتد و طبع لطیفش گل میکند و در مورد "تاخت زدن هواپیماها و دانشجویان" مزه می پراند . این نمونه ی سیستمی است که رئیس جمهورش ادعای مبارزه با امپریالیسم میکند و در مقابل حمله ی امپریالیسم "بازرگان وار" ادای لوطیان دربار قارچار را در میآورد . اینان خیال میکنند که مردم را به بازی گرفته اند اما ما به آنها نشان خواهیم داد که جای خنده کجاست و جای تریه کجا . به آنها نشان خواهیم داد که حتی همکاری و حادثه آفرینی ارباب امپریالیست نیز نخواهد توانست تا دیرگاه نه بر توطئه های این سوی کشور - مرز افغانستان - سایه بیفکند و نه بر توطئه های مرزهای آن سوی کشور - کردستان .

درست است آقای بنی صدر ، بگفته ی شما اینها همه بهم ارتباط دارند . اما ما رشته ی این ارتباط را قطع خواهیم کرد و نه به شما و نه به بزرگترهای شما اجازه خواهیم داد که شعور یک ملت را به سخره بگیرد و در همان حال جنازه های فرزندان دلاورش را در خانه ها و خیابانهای ستمدید هایش طعمه ی حیوانات گرسنه کنید . دلکئی به اسم هویدا داشتیم که دست همی شما را از پشت می بست . سرنوشت او باید برای شما هم عبرت انگیز باشد .



هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت
کمونیستی

بازگشت به قرون وسطی یا انقلاب فرهنگی

حسینیان

مقدمه

در هفته‌ی گذشته یورش وحشیانه‌ی چماق بدستان حزب الهی با همکاری پاسداران و اعضای کمیته‌ها بسط دانشگاه‌ها و مراکز علمی و آموزش کشور منجر به کشته شدن دهها نفر در شهرهای تهران، شیراز، اهواز، رشت و زاهدان و... مجروح شدن چندیین هزار نفر شد. همه‌ی این فجایع بعنوان سر آغاز "انقلاب فرهنگی و انقلاب آموزش" انجام گرفت.

سردمداران رژیم کنونی، همگی دم از لزوم "انقلاب فرهنگی اسلامی" و "انقلاب آموزشی" اسلامی، اسلامی کردن دانشگاه‌ها و... میزنند. تنها تفاوت بین جناحهای مختلف آن در این است که بخشی برای آغاز این انقلاب به فقه‌دستان و جاقوکان حزب الله متوسل میشوند و اولین و بهترین کار را برجیدن کامل دستگاه آموزش فعلی و سرکوب نیروهای انقلابی می‌انگارند و بخش دیگر به آتشش سلسل‌های پاسداران تکیه کرده‌والین و مهمترین گام را بخون کشیدن نیروهای مرفعی در دانشگاه‌ها، در بر چین شوراها و قطع نفوذ عناصر نیروهای دموکراتیک و چپ در میسان توده‌ی دانشجو میدانند.

اما باید دید که از اصطلاح "انقلاب فرهنگی" چه مضامینی فهمیده میشود، و سپس بدرد سردمداران رژیم کنونی از این "عبارت" پرداخت.

انقلاب فرهنگی و

انقلاب اجتماعی

انقلاب فرهنگی فقط در ارتباط و بعنوان بخشی از یک انقلاب اجتماعی می‌تواند جریان داشته باشد و بالعکس

انقلاب اجتماعی بدون دگرگونی فرهنگی امکان پذیر نیست. دگرگونی فرهنگی، بموازات انقلاب اجتماعی، و بعنوان بخشی لاینفک از آن تعریفی اولیه از انقلاب فرهنگی است. در عین حال باید باین تعریف این نکته را نیز اضافه نمود که انقلاب فرهنگی، دنباله انقلاب اجتماعی نیست که "بعد" یا "پس" از آن بیاید، بلکه همزمان با اولین طلایه‌های انقلاب اجتماعی، خود را نشان می‌دهد و بصورت مولفه‌ی زنده و فعال در پیشبرد انقلاب اجتماعی و تعمیق آن عمل می‌کند.

آن "فرهنگی" که باید دگرگون شود، بر خلاف آنچه که امروز متداول است، فقط نهادهای آموزشی نیست، بلکه مجموع و کل فرهنگ حاکم بر جامعه است. این فرهنگ در جریان قدرت‌گیری و استحکام طبقه‌ی حاکم، بعنوان بخشی از رو بنای جامعه که توجیه‌کننده و حافظ روابط تولیدی مسلط است مستقر شده و بصورت مجموعه‌ی از اخلاقیات، سنن و مذهب... در اذهان اکثریت مردم جاودانه می‌شود. طبیعی است این امر که روابط تولیدی مسلط خود حاصل چه پروسه‌ی تکاملی ای بوده، و اینکه سنن، مذهب، اخلاقیات، اشکال مبارزه‌ی سیاسی و... چه مشخصات و تاریخچه‌ای داشته باشد، همه و همه در اشکال و تظاهر فرهنگ حاکم نقش موثر ایفا می‌کند. اما آنچه که مهم است مکانیزم و عملکرد فرهنگ حاکم در خدمت توجیه و حفظ روابط تولیدی است و نه شکل و تظاهر این فرهنگ. از نظر تئوریک اشکال و صور گوناگون فرهنگی، تا آنجا که عملکرد اجتماعی مشابهی در خدمت به توجیه و حفظ روابط تولیدی معین داشته باشند، میتوانند در جوامع مختلفی که این روابط در آنها مسلط هستند، مستقر شوند. عملاً نیز می‌بینیم که مثلاً فرهنگ جوامع گوناگون سرمایه‌داری

لزوماً منطبق بر یکدیگر و یگانه نیستند و فقط تا آنجا مشابهند که عملکرد اجتماعی مشترکی دارند. بهمین دلیل است که انقلاب و دگرگونی فرهنگی، هدفش فقط تغییر شکل و تظاهر فرهنگ مسلط نیست بلکه حمله به عملکرد اجتماعی آن در خدمت به تجدید تولید مناسبات تولیدی مسلط، است. و بدین خاطر است که انقلاب فرهنگی را بخش لاینفک از انقلاب اجتماعی که هدفش تغییر مناسبات اجتماعی و محور اصلی آن یعنی روابط تولیدی جامعه است، می‌دانیم.

اما نفی عملکرد فرهنگ کنونی در تحکیم عبودیت به سرمایه، زمانی بطور پیگیر امکان پذیر است که عملکرد فرهنگ آینده‌را، تا آن حد که امروزه مقدور است، پیش‌بینی کنیم تا مبارزه‌ی فرهنگی بتواند جهت آینده‌را حدوداً روشن کند. در غیر اینصورت فرهنگ مسلط، که با بندهای عادت چند ساله به اذهان اکثریت جامعه گره خورده به باز تولید خود خواهد پرداخت. اما مهمترین مؤلفه‌ی فرهنگ آینده، فرهنگی که باید عملکردش در خدمت ساختمان سوسیالیسم قرار گیرد، رهایی هر چه بیشتر انسانها از بندهای بازدارنده‌ایست که شرکت فعال ایشان را در اداره‌ی مستقیم و همگانی امور جامعه غیر ممکن می‌نماید. این باز دارندگی خود تقویت‌کننده و در عین حال مولد کردن نهادن بآن نهادهای اجتماعی است که سلسله مراتب آنها جاودانگی تاریخی یافته است. بدین ترتیب روابط بین انسانها، درخواه در دبستان، دبیرستان، دانشگاه، اداره کارخانه، ارتش و... روابط "نظم" مناسباتی سلسله مراتبی است که در آن انسان‌ها برده‌ی بالا دستان و آقای زیر دستان هستند. از عملکردهای فرهنگ جوامع سرمایه‌داری

"طبیعی"، "ابدی" و "ناگزیر" جلوه دادن این مناسبات است، و البته در چهارچوب نظام سرمایه داری، مناسبات فوق الذکر ناگزیر می باشد.

اما در عین حال رهایی انسان از چنین عاداتی که عمیقاً در شعور و ریشه دوانیده، خود یک پروسه دراز مدت است که مستقل از تغییرات بنیادی دیگر در جامعه نمیتواند جریان داشته باشد. واژه انقلاب، در اصطلاح انقلاب فرهنگی، نوعی تغییر سریع و شتابان را در فرهنگ، الفاء میکند. در واقع، در دورانی که بحران انقلاب سراسر جامعه را فرا میگردد و توده های وسیعی از مردم به شرکت فعال در جبهه مختلف فعالیت اجتماعی (سیاسی، سازماندهی مبارزه، سازماندهی تولید، ...) کشیده میشوند، تکانهای شدیدی در شعور گروههای مختلف جامعه بوجود می آید. منش، عادت و

باید و بصورت موجهای پیاپی، پابهای تغییرات اجتماعی - اقتصادی پیشش رود. از شروط لازم پیشرفت ساختمان سوسیالیسم، و دوری از گنبدگیسی بوروکراتیک، شرکت فعال توده های مردم در امر اداره ی جامعه و جایگزینی نمون نور، هابهای نهادهای سلسله مراتبی میباشد. انقلاب فرهنگی و سیاستهای حاصله از آن در خدمت تقویت گرایش فوق کام برمیدارد. تداوم انقلاب فرهنگی - که در واقع وجهی از تداوم مبارزه ی طبقاتی در دوران ساختمان سوسیالیسم است - خود را در زمینه های گوناگونی چون آموزش، سازماندهی کار در موسسات تولیدی، نیروهای مقاومت و ارتش، قوانین خانواده و... منعکس مینماید، و تحولاتی را پیش میکشد که هر یک جنبه ای از تسلط مردم را بر امور خویش تقویت نموده و راه رهایی از بندگی سرمایه و از

رشد سریع سرمایه داری ایران، در ده سال اخیر پی آمدهای فرهنگی خود را نیز داشته است. کوتاهی زمان و سرعت دگرگونی مناسبات پیشین باعث شد که فرهنگ سرمایه داری در اذهان اکثریت توده ها - بخصوص در اذهان خیل دهقانانی که با کوله باری از خرافات دهقانی به جوار شهرها کوچ نمودند و همچنین در مقیاس محدودتر در اذهان عقبگرای خسرده - بورژوازی شهری، صنعتگران و کاسب - کاران روبه زوال - فرصت استقرار را نیابد. اما بهر رو شرایط مادی زندگی، فرهنگ پیش سرمایه داری را نیز خدیده متزلزل - و نه کاملاً نابود - نموده و نتیجتاً "نوعی بی هویتی فرهنگی برای این خرده بورژوازی به ارمغان آورد. این بی هویتی فرهنگی خود را در نمایندگان سیاسی اینان - روحانیت حاکم - نیز نشان میدهد. البته درست است که این روحانیت از فرهنگ و ادبیات و سنت اسلامی

آنچه که مهم است مکانیزم و عملکرد فرهنگ حاکم در خدمت توجیه و حفظ روابط تولیدی است و نه شکل و ظاهر این فرهنگ.

کردار معموله، منقلب و روابط میان اسانها دچار تغییراتی کیفی میگردد شرکت مستقیم مردم در اداره ی امور خود - بصورت ایجاد شوراها - گسترش می یابد. زمینه های درهم جوشی و تقاضا و در عین حال رشد درک سیاسی توده ها آنجا را که تا دیروز غیر ممکن می نمود، ممکن میسازد و توانها و استعدادهای نامکشوف، آشکار می نماید. اما موازات فروکش بحران انقلابی، در صورت عدم وجود کوشش آگاهانه جهت حفظ دستاوردهای فرهنگی آن و بخصوص در زمینه شرکت و بسیج مردم در اداره ی مستقیم امور، عادات کهن میتوانند با تغییرات ظاهری، دوباره مستقر شوند و اینبار در لباس دیگر همان روابط پیشین را زنده نمایند. جهش دوران انقلاب فقط آغاز انقلاب فرهنگی است و نه اتمام آن. دگرگونی آغاز شده در زمینه های مختلف گسترش و تداوم

خود بیگانگی را هموارتر می نماید.

انقلاب فرهنگی در قاموس سردمداران رژیم کنونی

ببینیم که "انقلاب فرهنگی" در قاموس نیروهای اجتماعی تشکیل دهنده رژیم کنونی یعنی خرده بورژوازی و بورژوازی، چه میتواند باشد. قصد ما در اینجا بررسی مشخص حملاتی که در لای "انقلاب فرهنگی" به دانشگاه ها انجام شد، علت وجوئگی این حملات و بهره برداری های سیاسی جناحین رژیم حاکم از این وقایع نیست. (ما باین مطلب در شماره ۲۰ رهایی ویژه حوادث دانشگاهها مفضلاً پرداختیم) بلکه تعیین حدود و چهارچوبی است که تحولات فرهنگی مورد نظراین نیروها را اندر آن واقعیت پابند.

استفاده میکند و بخصوص در اوایل قدرت گیری تصور رجعت فرهنگی به ۱۴۰۰ سال پیش را داشت. اما اگر کمی در احوال ایشان دقیق شویم خواهیم دید که ملزومات زندگی خاکی کنونی در همین یکسال و اندی که از حکومت ایشان گذشته بسیار مسائل را به آنان آموخته و پندارهای رجعت به گذشته را برای بخش وسیعی از اینان درهم شکسته است. با گذشت زمان تعدیلات و توجیهات بیشتری در قوانین و حدیثهای اسلامی در سر فرو آوردن به ملزومات جامعه کنونی انجام گرفته است. تعدیلات و توجیهات، این عقب نشینی های موضعی در کنار قبول شرکت ناگزیر در نهادهای حکومتی و دولتی مشخصه جامعه سرمایه داری (وزارتخانه ها، ادارات، رادیو و تلویزیون، دیوان عالی کشور، مجلس شورا، ارتش و...) بی هویتی را چهره رهبری و چه در پاره خرده بورژوازی تشدید میسازد. طبیعی است که این بی هویتها از اراده محتوای جدید فرهنگی عاجز هستند.

دانشگاههای کشور شاهد بودیم، هر جا که لازم باشد وی گلوله‌ی پاسدار را جانشین "بحث آزاد" خواهد کرد.

شهادت رفیق...

سر دهد که "ضد انقلابیون" را از پای در می‌آورد. اما با شهادت فتّاد و فتّادها نه تنها انقلاب متوقف نخواهد شد بلکه پیر توان تر و تندتر برافراشته شدن پرچم سرخ سوسیالیسم همچنان ادامه خواهد یافت.

ما خاطره‌ی والای این رفیق شهید را ارج می‌نهم و به خون سرخ او و همه‌ی شهدای انقلاب ایران سوگند یاد می‌کنیم که راه آنهارا تا به آخر ادامه خواهیم داد، و در این راه انتقام خون پاک کاک فتّاد، و دیگر شهیدان را از تمامی مزدوران ارتجاع و سرمایه باز خواهیم ستاند.

- * جاودان باد خاطره‌ی انقلابی شهید ابوشاهین (کاک فتّاد) *
- * گرامی باد یاد کلیه‌ی شهیدان *
- * پرخروش تر باد انقلاب ایران *

۱۸ اردیبهشت / ۱۳۵۹

سازمان وحدت کمونیستی

توضیح

بعلت تراکم مطالب چاپ "راه رشد غیر سرمایه‌داری" در این شماره میسر نشد، ادامه‌این مقاله در شماره آینده منتشر خواهد شد.

تروتسکیسم

سقط

دیالکتیک لنینی

مقاله‌ای از

سازمان وحدت کمونیستی

منتشر شد

این را می‌فهمید که در مزارع و کارخانه‌ها و سازمانهای اداری و در همه‌جای کشور آهنگ شتاب‌گیر کار و ابتداع و خلافت جاکرین آهنگ تخریب شود". (تطبیق بنی صدری از "فتح" دانشگاه - دوم اردیبهشت).

مسئله اساسی برای بورژوازی ایران، در ارتباط با دانشگاهها و اصولاً نظام آموزش، اصلاح آنها در خدمت استحکام سرمایه‌داری و بطور مشخص - در شرایط ایران - در خدمت بالا بردن بازدهی کار و آهنگ انباشت سرمایه است. بورژوازی ایران برای تجدید ساختمان سرمایه‌داری شدیداً احتیاج به کادرهای محرب، تکنیسین و مهندس و محقق و غیره دارد. بورژوازی به ساخت اساسی سیستم آموزش دست نخواهد زد و در چهارچوبی آن تغییر بنیادی نخواهد داد، بلکه با حفظ همان چهارچوب تغییراتی در جهت بالا بردن کیفیت دروس و محققین و متخصصین تربیت شده در خدمت به نیازهای مرحله‌ای سرمایه‌داری انجام خواهد داد. در واقع و غلط‌فرمهای آموزشی مورد نظر است و نه انقلاب آموزشی. یک نمونه از این رفرمها نیز همان طرح ادغام موسسات و آموزشگاههای عالی است که بنی صدر کارا را به آن اشاره نموده است.

اما در ارتباط با رشد و نفوذ نیروهای مترقی و چپ در روشنفکران دانشگاهی چه برنامه‌هایی در پیش است؟ برنامه‌ی حزب جمهوری اسلامی روشن است: جماعت و جاقو. اما بنی صدر، با تکیه به تجربه ۳۰ ساله‌ی خود (۱) در جنبش دانشجویی میداند که باید تواما از شیوه‌های سرکوب، تجدید "منطقی" و "قانونی" فعالینها، مبارزه‌ی ایدئولوژیک فرهنگی، و... استفاده نمود. بنی صدر امیدوار است با تثبیت دوباره‌ی سرمایه‌داری در ایران هواداران طبیعی خود را در دانشگاهها و در جنبش دانشجویی بیابد و بتواند بخشی از توده‌ی دانشجویان به حقایق نظریات ایدئولوژیک خود مجاب کند. البته همچنانکه دوشنبه‌ی هفته‌ی گذشته در دانشگاه تهران و سایر

اکثریه مقالات روزنامه‌ی جمهوری اسلامی و سخنان سخنگویان این فکر توجیه‌کنیم خواهیم دید که اینان قادر به ارائه‌ی هیچ درک روشنی از "انقلاب فرهنگی" دلخواه خود نیستند، و جز ضدونقیض‌گویی و یا شعار مطلب دیگری تحویل نمیدهند. در محله ایشان واژه "فرهنگ" نه معادل واژه اروپائی Culture بلکه هم‌عرض واژه "آموزش" است. انقلاب در فرهنگ حاکم به "انقلاب" در آموزش و از آن هم محدودتر "انقلاب" در آموزش دانشگاهی محدود میشود. اینان دشمنان ملموس خود را، از نظر فرهنگی، در دانشگاهها می‌بینند. جدایین دانشگاهها، که بهر حال ارزندهای غیر مذهبی و مشخصه‌ی جوانان سرمایه‌داری هستند به رقیب فرهنگی نیرومندی برای مذهب تبدیل شده‌اند. مذهب در مقابل هر ورودی دانشگاه خلع سلاح میشود و مجبوراً به قبول واقعیت علوم خارج از برهان و فکر و دیگر مباحث اسلامی، اولین عقب‌نشینی خود را آغاز نماید. بی‌جهت نیست که اغلب نوع آوریها در اسلام، از مکسوبات بازرگان تا نوشجات علی‌شریعتی و نظرات مجاهدین خلق - از طرف مسلمانان دانشگاه دیده‌رواج پیدا نموده و هموار دبا ختم آیات عظام مواجه شده است. از جانب دیگر روحانیت حاکم قادر به نفی اهمیت علوم، بخصوص علوم دقیق، در زندگی روزمره نیستند. این دوگانگی و تضادیکه اینان با آن درگیرند، اجازه هیچگونه برنامه‌ریزی روشن و منسجم آموزشی را به آنان نمیدهد. و کار "انقلاب آموزشی" ایشان را در حد تخریب فیزیکی دانشگاه و ضرب و شتم دانشجویان و استادان نگاه میدارد و در عین حال زمینه برای بورژوازی فراهم می‌آورد تا برنامه خود را عرضه نماید و از این بی‌فرهنگان برای سرکوب نیروهای مترقی و چپ استفاده نماید. اما برخلاف بی‌فرهنگان فوق، بورژوازی ایران از "انقلاب فرهنگی" مطلوب خود درک کم و بیش روشنی دارد. آقای بنی صدر، با اشاره به تجربیات چند دهه‌ای خود چند بار این مطلب را تذکر داده است. "انقلاب فرهنگی" بورژوازی فقط به آموزشگاهها محدود نمیشود و دیگر زمینه‌ها را نیز در بر میگیرد. اما هدف این "انقلاب" چیست؟ از زبان بنی صدر:

"رهبری امروز ایران از انقلاب فرهنگی

اول ماه مه، روز همبستگی کارگران جهان

عباس صادقی

تاریخچه جشن اول ماه مه

با پیدایش و انکشاف شیوهی تولید سرمایه داری، دو طبقه جدید با برتری وجود گذاشته و شروع به رشد کردند. از یکسو بورژوازی که صاحب وسایل تولید بود و برای در هم شکستن قیود فئودالی مبارزه می کرد، و از سوی دیگر طبقه کارگر که از ابتدا در یک تضاد آتشی ناپذیر با بورژوازی قرار داشت، ولی در مراحل اولیه رشد خود در کنار دهقانان و در پشت سر بورژوازی علیه فئودالیسم یعنی دشمن مشترک مبارزه میکرد. با انقلاب صنعتی و پیدایش صنعت جدید، طبقه کارگر روز بروز متشکل تر شده و برای بدست آوردن حقوق خود علیه دشمن مستقیم خود طبقه سرمایه دار به پیکار پرداخت. این مبارزات پرولتاریا از شکستن ماشینها شروع کردند ولی تدریجا کارگران بگفتنی مارکس را گرفتند که:

"بسی ماشین و کار بیسرودش بوسیله سرمایه فرق گذارند و حمله خود را علیه ابزار تولید بکار نبرده بلکه آنها بر ضد شیوه ای که مورد استفاده قرار می گرفت جهت دهند."

مبارزات درخان پرولتاریای پاریس در انقلاب فوریدی ۱۸۴۸ با سرکوب ژوئن روبرو گردید و بالاخره در ۱۸۷۱ به تشکیل یک دولت پرولتری که دو ماه دوام یافت منجر گشت. این تجارب طبقه کارگر به مارکس آموخت که پرولتاریا در مبارزات خود علیه سلطه سرمایه نمیتواند پیروز پیروزی، مگر با شین اداری سرمایه داری را مورد استفاده قرار دهد، بلکه بایستی دولت بورژوازی را درهم شکند و دولت نوینی همچون کمون یعنی دیکتاتوری پرولتاریا بر ویرانه های دولست سرمایه داری بنا نهد. بدینسان سرکوب کمون توسط اتحاد بورژوازی فرانسه و اشرافکاران آلمان و کشتار

و حسن و تبعید هزاران نفر از پرولتاریا پاریس، پیکار طبقه کارگر با بیان نیافت. کرجه در دوران اختفای که بوسیله ارتجاع اروپائی تحمیل گردید، برای چند مباحی سکوتی وجود داشت ولی این آرامش قبل از طوفان بود. بر خاکستر کمون جنبش طبقه کارگر نیرومندتر از گذشته برخاست و سراسر اروپا و امریکای سرمایه داری را فرا گرفت.

در امریکا طبقه کارگر بیک خیزش بزرگ دست زد. در روز ۱۶ ژوئیه ۱۸۷۷ کارگران امریکا به اعتصاب دست زدند. این اعتصاب ابتدا در شهر مارتینزبورگ در ویرجینیا برای اعتراض بکاهش دستمزد صورت گرفت و پس از آن بدیگر نقاط گسترش یافت و سبب متوقف شدن صنایع مهم و راه آهن گردید. نیروی پلیس در برابر شور انقلابی کارگران تحمل نیاورده و در سبب نفاذ به قیام کنندگان پیوست. اداره شهرها بدست کارگران افتاد. بیش از ده شهر بزرگ امریکا فلج گردید. سرانجام دخالت دولت فدرال و سر نیزه نیروهای نظامی توانست جنبش را سرکوب نماید. ولی دیر زمانی نگذشت که ناراضای کارگران در اواسط سالهای ۱۸۸۰ جنبش اعتصابی دیگری در بسیاری از شهرها بوجود آورد. در حالیکه در سال ۱۸۸۱ کمتر از پانصد اعتصاب در امریکا روی داد و حدود ۱۳ هزار نفر از کارگر آنها در بر میگرفت در سال ۱۸۸۶ تعداد اعتصابات به نزدیک ۱۵۰۰ با حدود نیم میلیون شرکت کنند رسید.

فدراسیون اتحادیه های کارگری و صنعتی متشکل در سال ۱۸۸۴ قطعنامه ای تصویب رساند که بر طبق آن اعلام میشد که از روز اول ماه مه ۱۸۸۶ طول قانونی روز کار ۸ ساعت خواهد بود. در این قطعنامه گفته میشد که: "خیال پردازی خواهد بود اگر

انتظار رود که استقرار روز کار ۸ ساعته از طریق قانون گذاری انجام پذیرد، و خواست متحد برای کاهش ساعات کار بمناسبت سازمانی مستحکم و منضبط بمراتب موثرتر از هزاران قانون خواهد بود که اجرای آن بستنی به حسن نیت سیاستمداران جاه طلب و دولتیان لاشخور صفت دارد."

اعتصاب عمومی بر این نظر استوار بود: "که کارگران در اقدام خود برای اصلاح اوضاع و احوال اقتصادی باید صرفا بخود و قدرت خویش تکیه کنند."

نظریه یک اعتصاب عمومی برای روز ۸ ساعته بر توده های وسیعی از کارگران مسلط گردید و در اوایل سال ۸۶ عملیات تهبیعی مقاماتی در شهرهای بزرگ صورت گرفت و تظاهرات وسیعی برای ۸ ساعت کار در سراسر کشور بخصوص نیویورک، سن سیاتلی، بالتیمور، میلواکی، بوستون، پیتز بورک، سن لوئیز و واشنگتن برگزار شد ولی قلب جنبش ۸ ساعت کار در شیکاگو بود. در تظاهرات خیابانی که در آوریل در این شهر برگزار شد بیش از ۲۵ هزار نفر شرکت کردند. روز اول ماه مه جنبش در شیکاگو پیروزیهای بدست آورد. ساعات کار در کارخانه های آجوسازی از ۱۶ به ۱۰ ساعت تقلیل یافت و کارگران نانوائی که روزانه ۱۴ تا ۱۸ ساعت کار میکردند، روز کار ۱۰ ساعته بدست آوردند. با اینحال اعتصاب عمومی شیکاگو و شهرهای دیگر را فرا گرفت و هر روز تعداد بیشتری از کارگران به اعتصاب می پیوستند. در روز سوم ماه مه پلیس بروی جمعیتی از کارگران که به اعتصاب شکنان کارخانه ای مک کورمیک هجوم آورده بودند، آتش کشود و چهار نفر از کارگران را

کشته و بسیاری را مجروح نمود. کارگران از این جنایت پلیس دولت سرمایه‌داری بسیار خشمگین شده و به اعتراضات خیابانی دست زدند. ۴ مه در میدان هی مارکت میتینگ کارگران مورد یورش یک‌دسته پلیس قرار گرفت. سرمایه‌داران و عواملشان مدتی بود برای در هم شکستن جنبش کارگری به توطئه مشغول بودند. در ۴ مه در هنگام حمله پلیس به میتینگ کارگران بمبی در صفوف پلیس منفجر گردید و بکشته شدن یک پلیس و مجروح شدن عده‌ای منجر شد. پلیس این مساله را علیه کارگران مورد سوء استفاده قرار داد و بر روی جمعیت کارگران آتش‌کشود و سبک‌کشته و مجروح شدن عده‌ی زیادی گردید. ولی علیرغم این جنایت مطبوعات سرمایه‌داری علیه کارگران بکار افتادند و با سوء استفاده از کشته شدن یک پلیس احساسات عمومی را علیه کارگران برانگیختند و به شکار رهبران کارگران پرداختند. عده‌ی زیادی از کارگران آنا رشیست و سوسیالیست دستگیر شدند. چهار نفر از آنا رشیست ها بدار آویخته شدند گرچه هیچ مدرکی در رابطه با بمب‌اندازی علیه آنها وجود نداشت. علیرغم جنایات ارتجاعی بورژوازی کارگران به مبارزات خود ادامه داده و پیروزیهای زیادی بدست آوردند. در یادبود صدمین سال سقوط باستیل کنفرانسی در پاریس تشکیل شد و بین الملل دوم را پایه‌ریزی کرد. بین الملل تصمیم گرفت تا در روز اول ماه مه ۱۸۹۰ در همه‌ی کشورهای تظاهراتی برای خواست روز کار ۸ ساعته برقرار سرمایه‌داران طرح گردد بلکه در برابر دولت سرمایه‌داری نهاده شود. از آنروز کارگران سراسر جهان اول ماه مه را جشن میگیرند تا صف مستقل خود را در برابر صف سرمایه نشان داده و همبستگی بین المللی کارگران را نمایش دهند. در مقابل رژیمهای سرمایه‌داری در سراسر جهان کوشیده‌اند تا جاییکه میتوانند از برگزاری این عید کارگری جلوگیری کنند ولی از سال ۱۸۸۹ رشد

عظیم جنبش کارگری و پیروزیهای بزرگ جبهه‌ی کار علیه سرمایه باعث شده که دولتهای سرمایه‌داری عقب‌نشینی کنند و در برابر برگزاری این جشن کارگران مقاومت ننمایند. امروزه تنها در فاشیستی تریس حکومتها این روز را برسمیت نمی‌شناسند. سرمایه‌داری آمریکا برای اینکه خاطره‌ی مبارزات عظیم طبقه‌ی کارگر آمریکا و جنایات سرمایه در اواخر قرن ۱۹ را بفراموشی سپارد و دیگری را بعنوان روز کارگر تعیین کرده است

نظری به تاریخ جنبش

کارگری در ایران

جنبش کارگری ایران سه نسل سابقه دارد. در اوایل انکشاف سرمایه‌داری و در جریان انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ شمسی اولین کوششها برای تشکیل اتحادیه‌های کارگری آغاز گردید. در آن موقع کارگران چاپخانه‌های تهران که تحت تاثیر حزب دمکرات قرار داشتند، اتحادیه‌های خود را تشکیل دادند ولی پس از گرایش به راست در حزب دمکرات و شرکت رهبران در قدرت دولتی این اتحادیه منحل شد. در سال ۱۲۹۷ شمسی کارگران چاپخانه‌های تهران باز اتحادیه‌صنفی خود را تشکیل دادند. آنان پس از چند اعتصاب دولت را وادار ساختند که لایحه قرارداد دسته‌جمعی را که توسط خود آنان تنظیم شده بود و روابط متقابل کارگران و کارفرمایان را معین میکرد تصدیق نماید. آنها در این مبارزات توانستند تا حدی وضع اقتصادی خود را بهبود بخشند. در این قرارداد هشت ساعت کار روزانه، سیستم پرداخت اضافه‌کار، بهبود شرایط بهداشتی در چاپخانه‌ها و غیره مقرر شد.

این موفقیت نسبتاً "بزرگ کارگران چاپخانه‌ها روحیه کارگران دیگر رشته‌ها را فوق العاده بالا برد بطوریکه آنها نیز بتدریج دست به تشکیل اتحادیه‌های خود زدند. در سال ۱۲۹۹ برای رهبری عمومی و امور تعلیماتی و همچنین برای تشکیل اتحادیه‌های تازه شورای اتحادیه‌های تهران تشکیل شد که در آن از هر اتحادیه سه نفر نماینده منتخب شرکت داشتند.

بدین ترتیب در اوایل سال ۱۳۰۱ شمسی ده سندیکا با ده هزار عضو کارگری یعنی ۲۰٪ از کل کارگران تهران در شورای سندیکائی عضویت داشتند. علاوه بر آن چندین سازمان کارگری دیگر نیز در شرف تشکیل بودند مانند سندیکای دارو سازان و کارگران تراموا و غیره اتحادیه‌های ایران با وجودیکه تازه تاسیس شده بودند طی ۶ ماه آخر سال ۱۳۰۰ به چند اعتبار موفقیت آمیز دست زدند نظیر اعتبار کارگران نانواشی‌های تهران، کارگران چاپخانه، اعتبار کارگران پست و غیره. تمام این اعتبارات جنبه صرفاً اقتصادی داشت فقط اعتبار معلمان مدارس ملی در سال ۱۳۰۰ که ۲۱ روز طول کشید سرانجام بصورت تظاهرات سیاسی در آمد و موجب سقوط کابینه قوام السلطنه شد. بدین ترتیب اتحادیه‌های صنفی رفته رفته شروع به ایفای نقش چشم‌گیری در محنه سیاسی ایران کردند. اتحادیه‌ها یک دفتر مرکزی هم داشتند که در سال ۱۳۰۱ شمسی تاسیس شده و جزو اتحادیه‌های سراسری بین‌المللی (پروفاسترن) بود. نمونه‌ی تهران در چند شهرستان دنبال شد. دو سال قبل از آن در تبریز اتحادیه‌ای بنام "حزب کارگر" تشکیل گردیده بود. در اواخر سال ۱۳۰۰ این سازمان حدود ۳۰۰۰ عضو داشت. از بین اتحادیه‌های کارگری در نقاط دیگر ایران نیرومندترین آنها اتحادیه کارمندان و کارگران شلات دریای مازندران بود که ۵ هزار عضو داشت (از بین ۹ هزار کارگر). در بین اتحادیه‌ها، اتحادیه کارگران چاپخانه‌ها بیش از همه سیاسی بود و از جمله پایه‌گذاران آن سید محمد دهگان بود. این اتحادیه و اتحادیه پارچه‌بافها بیش از سایر اتحادیه‌ها درگیر اعتبار و مبارزه بودند ولی اعتبار کارگران پارچه‌باف معمولاً در اشکمی مزدبده، در صورتیکه اعتبار کارگران چاپخانه‌ها بارها به حمایت از آزادی و علیه رجوع بصورت گرفت. از جمله در یک مورد اعتبار کارگران چاپخانه منجر به لغو دستور توقیف ۱۴ روزنامه (از جمله حقیقت و کار ارگان رسمی کارگران) گردید. یکی از فعالین جنبش کارگری سید مرتضی حجازی بود که از ۱۵ سالگی در

یکی از چایخانه‌های تهران به حروفچینی مشغول شود و در مشکل کردن کارگران چایخانه‌ها نقش فعال داشت و در سال ۱۳۰۷ بوی شرکت در کنفرانس چهارم اتحادیه‌های بین‌الملل سرخ (پروفرینترن) به مسکوفت و رژیم پهلوی که از نماینده‌های انقلابی و ل‌ماه‌مه کارگران تهران به‌راس افتاده بود، حجازی را در بازگشت به ایران دستگیر و به زندان انداخت و سرانجام پس از شکنجه‌های رضاخانسی در سال ۱۳۰۷ شهید شد.

پس از تصویب قانون سیاه ۱۳۱۰ رضاخان سرکوب کارگران بمبارت شدید تر شد و با دستگیری تقریباً کلیه فعالین جنبش کارگری و اختناق حاکم بر مناطق کارگری، فعالیتها تضعیف گشت. تجدید حیات جنبش کارگری در سالهای جنگ بین‌الملل دوم و پس از شهریور ۲۰ صورت گرفت. با وجود اینکه در این دوران سیاه ست انحرافی و فرمیستی حزب توده بر جنبش کارگری مسلط گردید، اتحادیه‌های کارگری با استفاده از شرایط دمکراتیک دوران جنگ و پس از جنگ رشد قابل توجهی نمودند و موفقیت‌های چشمگیری در تأمین حقوق خود داشتند. پس از توطئه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ علیه نیروهای مترقی، سندیکا‌های کارگری همراه سایر تشکلهای سیاسی محدود گردیدند و تنها در سالهای ۲۹-۳۲ که جنبش فدا میریالیستی و دمکراتیک به رهبری صدق اوج گرفت جنبش کارگری نیز امکان رشد یافت گرچه همچنان بطور عمده سیاست انحرافی حزب توده بر آن حاکم بود. پس از کودتای امریکائسی ۲۸ مرداد و بازگشت شاه خائن همه نیروهای مترقی بخصوص کارگران آگاه مورد فشار و آزار قرار گرفتند. با اینحال مبارزات کارگران متوقف نگردید بطوریکه بدنبال اعتصابات در تأسیسات نفتی در خوزستان در سال ۱۳۳۶ رژیم اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرد و برای اخلاک‌گران در تأسیسات نفتی مجازات اعدام منظور داشت.

در این سالها تسلط رژیم شاه حرکات اعتصابی کارگران تحت تأثیر شرایط اقتصادی-اجتماعی گاه خفیفتر و گاه شدیدتر گردید. در دوران مبارزات دمکراتیک سالهای ۳۰-۴۲ مبارزات کارگری گسترش یافت و گاه رنگ سیاسی بخود گرفت. کارگران در مبارزات خود

با خونت رژیم فاشیستی شاه روبه‌رو شدند و در بسیاری از موارد فعالین کارگری به زندان افکنده شده مورد شکنجه قرار گرفتند گاه تظاهرات اعتصابی کارگران به کلیه بسته شد و در مواردی چون اعتصاب کارگران کوره پزخانه در سال ۳۸، اعتصاب کارگران جیت جهان در اردیبهشت ۵۰، اعتصاب کارخانه شیمیائی نزدیک تهران در تیر ماه ۵۳ و اعتصاب تابستان ۵۴ در شاه‌هی (قائم شهر) عده زیادی از کارگران شهید و زخمی شدند، با اینحال در بسیاری از اعتصابات کارگران توانستند خواستهای خود را به پیش ببرند.

پس از آغاز جنبش مسلحانه ۱۹ بهمن ۴۹ بعضی از کارگران آگاه به مبارزه مسلحانه روی آوردند و عده‌ای در مبارزه با رژیم شاه شهید شدند. در جریان توده‌ای شدن مبارزه علیه رژیم دست نشاند شاه و روی آوردن میلیونها نفر به مبارزه، کارگران نقش عمده‌ای در پیروزی آن ایفا کردند. اعتصابات وسیع کارگری و درآس آن اعتصاب نفتگران آخرین ضربت را بر پایه‌های لرزان تسلط رژیم زد.

کارگران ایران و جشن اول ماه‌مه

ای کارگران عید شما امروز است
امروز برای کارگران نوروز است
روزی است که از وطنه کارگری
سرمایه پرست در گداز و سوز است
از کار ۱۳۰۲ اردیبهشت ۱۳۰۲ مطابق
با اول مه ۱۹۲۳

از نخستین سال قرن ۱۴ هجری شمسی کارگران ایران اول ماه مه را جشن گرفتند. و در سال ۱۳۰۱ نیز کارگرانی به ابتکار شورای مرکزی کارگران ایران که نماینده‌ی ۲۵ اتحادیه کارگری بود، با تعطیل کارخانجات و کارگاهها همبستگی خود را با کارگران جهان نشان دادند.

در سالهای بعد نیز علیرغم فشارهای تسلط رضاخانی کارگران که از آگاهی نسبی برخوردار بودند، کوشیدند تا اول ماه مه را جشن گیرند. از جمله در سال ۱۳۰۷ سازمانهای کارگری که تجدید حیات یافته بودند، جشن

روز اول ماه مه را در تهران و شهرهای صنعتی برگزار کردند. بگفته مجله‌ی ستاره‌ی سرخ، ارگان ثنوریک حزب کمونیست ایران این جشن ماهیستی سیاسی داشت و از طرف آن حزب برگزار شده بود. در این روز در اثر یورش پلیس‌مدها کارگر مبارز دستگیر شدند. خواستهای کارگران در این روز عبارت بود از:

۱- آزادی اعتصاب

۲- آزادی اجتماعات

۳- روز کار هشت ساعته

۴- ممنوعیت کار کودکان

تظاهرات بزرگ دیگر کارگران در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۰۸ در آبادان صورت گرفت که طی آن هزاران کارگر نفست علیه شرکت امپریالیستی ایران-انگلیس دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب که مدتی زیاد بطول انجامید با دستگیری مدها کارگر فعال سرکوب شد.

در روز اول ماه مه ۱۳۱۰ در اصفهان کارگران نساجی کارخانه‌ی وطن در چهارچوب باغ گرد آمدند و روز کارگر-ان را جشن گرفتند و در ضمن تصمیم گرفتند که در روز ۴ مه برای تحقق خواستهای خود از جمله هشت ساعت کار روزانه اعتصاب کنند ولی پس از آغاز اعتصاب، ۲۵ تن از فعالین دستگیر و زندانی و تبعید شدند. با اینحال کارگران پس از چند روز به برخی از خواستهای خود رسیدند. پیدایش جنبش اصفهان و اعتصاب آن تحت رهبری سید محمد اسماعیلی بود که هفت سال پس از دستگیری در زندان قصاص درگذشت. او مانند سید مرتضی حائری علی شرقی، محمد انزایی یا پوررحمتی در عنفوان جوانی به جنبش کارگری پیوسته بود، و همانند آنان نیز در زندان پهلوی به مرگ تدریجی جان داد.

در سالهای پس از دیکتاتوری رضاخانی کارگران توانستند با آزادی بیشتری اول ماه مه را جشن گیرند با اینحال در مراسم ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۵، در شهر کرمانشاه ۶ کارگر بدست پلیس بقتل رسیدند.

در سال ۱۳۲۵ روز اول ماه مه روز

شهادت رفیق...

امیرالایم و متحدین صهیونیست و فائزیتان و تجربه‌ای غنی از یزر- گترین حماسه‌های این دوران است. کتا- وی بحق یکی از آثار پر ارزش درباره جنگ انقلابی فلسطین و جنبش مقاومت لبنان بشمار می‌رود.

رفیق ابو شاهین در گرما گسرم انقلاب ایران، برای ادامه مبارزه و کمک به پیروزی انقلاب و در ارتباط با مسئولیت‌های نوین سازمانی اش به ایران آمد. او با کوله‌باری غنی از تجارب طولانی خویش از همان ابتدا تمام امکانات و توان مبارزاتی خود را در این راه پر افتخار قرار داد.

قبل از آغاز یورش وحشیانه‌ی ارتش و سپاه پاسداران در سال گذشته به کردستان، وی به همراه دیگر رفقای سازمان به هدف انتقال تجارب مبارزه- اتیضان و سازماندهی سیاسی- نظامی به این منطقه رفت و دوش به دوش انقلابیون خلق کرد در مقابل این- تهاجم ارتجاعی، مبارزه و مقاومت گسترده‌ای را سازمان داد.

آنچه رفیق ابوشاهین (کاک فؤاد) در کردستان انجام داد براستی فراموش

مبارزه‌ی بی‌امان او در راه طبقه‌اش، طبقه‌ی کارگر است.

با شهادت کاک فؤاد نه تنها انقلابیون کردستان یکی از ورزیده‌ترین پیشمرگان خویش را از دست دادند نه تنها جنبش فلسطین شهیدی دیگر از پاک باخته‌ترین فدائیان خویش را تقدیم انقلاب ایران نمود، نه تنها سازمان ما یکی از برجسته‌ترین کادرهای انقلابی خویش را از دست داد، بلکه طبقه‌ی کارگر و جنبش کمونیستی نیز خون پاک یکی دیگر از رزمندگان پیگیر خویش را وثیقی ادامه‌ی نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع قرار داد. فؤاد شهید شد ولی انقلاب شهید نشد، و هزاران انسان رزمنده و آگاه دیگر راه پر خروش کاک فؤاد، راه شرفر- نمون طبقه‌ی کارگر را ادامه می‌دهند. بگذار ارتجاعیون و مزدور- امریکا بر جنازه‌ی او شادمانی کنند، بگذار چمرانها، فلاخیا، باقریها و ابوشریف‌ها از اینکه یکی از دشمنان دیرینه‌ی خویش را از پای در آورده‌اند خوشحال باشند. بگذار بنی صدر ناله

بقیه در صفحه ۶

نا شدنی است. رفیق فؤاد با آموزش بیش از صد کادر نظامی، با شرکت و فرماندهی عملیات قهرمانانه‌ای چون: تهاجم به ستون ارتش در گورمر، کوبیدن مواضع دشمن در سردشت و ملاشیخ، حمله به پادگان مهاباد، حمله به مقر سپاه پاسداران در سقر، خلع سلاح سپاه دست نشانده رزگاری در مریوان، و بالاخره دفاع از خط اول محاصره‌ی سنندج و در هم کوبیدن ستون اعزامی ارتش که در نبردهای اخیر از فرودگاه عازم شهر بود، نام نیک و پرارجی از خویش- تن در میان مردم کردستان بجا گذاشت، بی‌جهت نبود که دهقانان فقیر دهات اطراف سردشت، که در جنگ گذشته یکی از پایانه‌های اصلی کوموله بفرماندهی نظامی رفیق فؤاد در آن قرار داشت، نام فرزندان خویش را بیاد ایمن- یارتیزان کبیر غیر کرده فؤاد می- نامیدند و او را چون فرزند خویش دوست میداشتند. رفیق فؤاد، بسا منشهای انسانی و خوی کمونیستی اش، با تواضع کم نظیر انقلابی اش، بسا عشق به آرمانهای انقلابی پرولتاریا، عاشقانه انقلاب را دوست میداشت و زندگی حماسه آفرینش خود بهترین مصداق

که دریافت در برابر سیل عظیم کار- گران ایران برای مقاومت ندارد، خود علمدار برگزاری روز کارگر شد! ولی با وجود فریب خوردن بخشی از کارگران تظاهرات عظیم نیم میلیونی کارگران که مستقل از صفر رژیم انجام گرفت نشانه‌ی نیروی بالقوه کارگران ایران است. امسال نیز خواست کارگران رژیم را مجبور کرد روز ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) را تعطیل اعلام کند گرچه بعداً کوششهای بی- نتیجه‌ای برای عقب انداختن! روز کارگر به بهانه‌ی انتخابات صورت گرفت. کارگران ایران که در سال گذشته اعتصاب شکنی‌ها و کارگرکشیها رژیم را تجربه کرده‌اند با شناخت بیشتری از چهره‌ی ضد کارگری جمهوری اسلامی، امسال اول ماه مه را بسا شکوهر از گذشته برگزار خواهند کرد و نشان خواهند داد که علیرغم وعده و وعیدهای دولت سرمایه‌داری درچهره-

اول ماه مه...

تعطیل رسمی شناخته شد. همچنین ۸ ساعت کار در روز و یکروز تعطیل در هفته مورد پذیرش قرار گرفت.

در سال ۱۳۳۵ در آستانه‌ی روی کار آمدن حکومت مصدق جشن اول ماه مه در سراسر ایران با شکوه برگزار شد.

براز کودتای ۲۸ مرداد تعطیل اول ماه مه ملنی شد ولی رژیم ساه برای اینکه چه- سره‌ی ضد کارگری خود را بیپوشاند روز تولد-

رضا خان را بعنوان روز کارگر تعین کرد. ولی علیرغم تشبیهات سرمایه داری ایران، کارگران ایران چه پنهانی و چه آشکارا در کنار پرولتاریای جهان، اول ماه مه را جشن گرفته‌اند. رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی نیز در سال پیش کوشید از برگزاری اول ماه مه توسط کارگران جلوگیری کند ولی آنکا

های مختلف آن به اقدام مستقل و قدرت‌نموده‌ای میلیونی خود اتکاء دارند، اقدامی که دیر یا زود به نبردی انقلابی برای کسب قدرت سیاسی خواهد انجامید و به استثمارزدختگان و سطله‌ی امپریالیسم پایان داده، دموکراسی پرولتری یعنی دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت را به تحقق خواهد رساند.

در تحریر این مقاله از منابع زیر استفاده شده است:

- ۱- تاریخ جنبش کارگری در اروپا (ولفگانگ آبندروت).
- ۲- اسناد جنبش کارگری... (انتشارات مزدک).
- ۳- اول ماه مه (انتشارات علم).

نیکاراگوئه

نگرشی امیدوارانه به اوضاع بعد از انقلاب

سیمه محبوی

مقدمه

مقاله‌ی شماره‌ی ۲۳ رهایی نوشته‌ی م. شفا دربار‌های ترازنامه‌ی قدرت حاکم در نیکاراگوئه نگرانی‌هایی درباره‌ی چشم انداز انقلاب نیکاراگوئه را بیان می‌کند. از آنجا که سرنوشت مبارزه‌ی طبقاتی پس از سرنگونی سوموزا هنوز بطور نهایی تعیین نشده، این نگرانی‌ها از طرف‌رفیق نویسنده و همچنین جیمز پتراس که اخیراً مقاله‌ای تحت عنوان "آیند انقلاب نیکاراگوئه در حال زوال است؟" در مانتلی ریویو نوشته است، چندان بيمورد نمی‌باشد. ولی توجه بموقعیت خاص جغرافیائی نیکاراگوئه و شرایط مشخص تاریخی انقلاب آن و مطالعه‌ی مشاهدات مفسرین دیگر نشان می‌دهد که در مبارزه‌ی طبقاتی که اکنون در نیکاراگوئه جریان دارد، نیروهای پرولتری از موقعیت مناسبی برخوردارند و بنابر این در عین نگرانی در مورد نتیجه‌ی مبارزه، میتوانیم به پیروزی نیروهای پرولتری امیدوار باشیم.

انقلاب نیکاراگوئه که همزمان با انقلاب ایران در جریان بود، در عین تشابهات زیاد، تفاوت‌های عمده‌ای نیز با آن داشت. از تشابهات اوضاع نیکاراگوئه و ایران، به تشابه رژیم‌های حاکم قبل از پیروزی انقلاب میتوان اشاره کرد. شاه و سوموزا در راس دو رژیم سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم آمریکا هرگونه آزادی‌های دموکراتیک را از طبقات و اقشار مختلف سلب کرده و در راس یک دستگاه بوروکرات نظامی-چپاول کشور مشغول بودند. مبارزه‌ی انقلابیون دو کشور وحشو شکنجه و اعدام آنها سرانجام اگر نه تحت شرایطی کاملاً یکسان ولی در هر حال به مبارزات وسیع توده‌ای منجر شد. قبل از گسترش این مبارزات توده‌ای بورژوازی لیبرال چه در نیکاراگوئه و چه در ایران امید داشتند که با حمایت سیاست دفاع از حقوق بشر کارتر امتیازاتی از دیکتاتورهای حاکم دست‌نشانده‌ی امپریالیسم آمریکا بگیرد و در عین حال با انجام رفرم‌هایی از انفجار انقلابی توده‌های زحمتکش جلوگیری کنند. ولی اگر هم امتیازاتی داده میشد بسیار ناچیز بود و این رژیم‌های دیکتاتوری تحت فشار حرکات توده‌ای برای حفظ خود مجبور شدند بخشونت بیشتر متوسل گردند. در هر دو کشور نیکاراگوئه و ایران، امپریالیسم آمریکا تا اواخر مبارزات گسترده‌ی انقلابی کوشید تا رژیم‌های سوموزا و شاه را حفظ کند ولی در آخرین لحظات که دیگر امکان ناپذیری حفظ این رژیم‌ها آشکار شد، کوشید تا با سازش با بخش بورژوازی اپوزیسیون از قدرت یافتن نیروهای انقلابی جلوگیری کرده و با حفظ سیستم سرمایه‌داری حتی الامکان منافع خود را حفظ

کند. در ایران در عین تحمل شکست‌هایی، این سیاست موفق‌یهای زیادی در برداشت که در اینجا وارد بحث آن نمیشیم ولی در نیکاراگوئه بعزت اختلاف در توازن قوای مخالف رژیم بنفع نیروهای انفرادی پی‌در پی مقایسه با ایران موفقیت سیاست آمریکا بسیار کمتر بود. جبهه‌ی سانیست نیست در روند یک جنگ مسلحانه‌ی انقلابی با رژیم سوموزا توانست برتری خود را در بین نیروهای مخالف سوموزا تثبیت کند و نیروهای مزدور نظامی بنام گارد ملی که ساخت آمریکا و امید این امپریالیسم جهان‌خوار بود کاملاً متلاشی گردید. جبهه‌ی سانیست با رهبری مارکسیستی تحت شرایط خاص منطقه و برای بدست آوردن متحدین هر چه بیشتر در زمانی که رژیم سوموزا در حال واژگونی بود و برای مشکل‌تر ساختن دخالت نظامی آمریکا و... پذیرفت که در حکومت جدید نیروهای بورژوا نیز نقش داشته باشند و از نظر اقتصادی در عین اجتماعی کردن مالکیت بر وسایل تولید در بخش‌های کلیدی، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را بطور کامل از بین نبرد. بدنبال انقلاب سیاسی که به سقوط سوموزا منجر شد، میتوان گفت اکنون قدرت دوگانه‌ای در نیکاراگوئه وجود دارد ولی با توجه به نقش مهم جبهه‌ی سانیست در پیروزی انقلاب و کنترل ارتش انقلابی بوسیله‌ی سانیست‌ها برتری قوا با نیروهای انقلابی است. هم اکنون عناصر یک انقلاب اجتماعی در حال شکل گیری است. شک نیست که موضعیت کنونی تناسب قوا برای مدتی طولانی قابل دوام نخواهد بود. کمونیست‌ها میتوانند با استفاده از اهرم‌های قدرت، با پیوند هر چه محکم‌تر با کارگران و کشاورزان، نیروی خود را افزایش داده و در مبارزه‌ی طبقاتی با بورژوازی، این نیروی اجتماعی را که دیگر رسالتی در نیکاراگوئه انقلابی ندارد و امید امپریالیسم آمریکا برای تسلط مجدد بر این کشور است بطور کامل از مواضع قدرت دور سازند. دولت "خلق" یک تز رویزیونیستی است که زمینه را برای رشد مجدد و تسلط بورژوازی فراهم می‌سازد.

بنظر میرسد که این حقیقت را مارکسیست‌های نیکاراگوئه می‌شناسند و در راه تثبیت قدرت مستقل کارگران شهر و ده می‌کوشند. این امر لزوماً بمعنی اجتماعی کردن بلافاصله همه وسایل تولید نیست. این مهم با توجه بشرایط هر کشور میتواند برای مدت زمانیکه آنرا فاز دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی می‌نامیم، بطول بیانجامد. منتها در نیکاراگوئه همچون نقاط دیگر، لازمست کمونیست‌ها اجازه

ندهند که وسایل تولید اجتماعی نشده بصورت یک موضوع قدرت امکانات زیادی در اختیار بورژوازی از قدرت سیاسی فرو افتاده، در مبارزه علیه زحمتکشان و در راس آنها پرولتاریا بگذارد.

نکته دیگر در مورد انقلاب نیکاراگوئه اینست که با روی آوردن بسیاری از روشنفکران و دیگر عناصر خرد بورژوا به صفوف ساندینیستها امکان رشد گرایشهای ایورتونیستی در مفیروهای پرولتری زیاد خواهد بود که مبارزه ای دئولوژیک، مف مستقل نیروهای پرولتری و ارتقاء آگاهی پرولتاریا و درگیری هر چه بیشترشان در مبارزات طبقاتی میتواند ضامن اجتناب از انحراف باشد. در تأیید دیدی امیدوارانه دربارهی روند انقلاب نیکاراگوئه، تلخیص ترجمه مقاله ای از "راجر بورباک" تحت عنوان "نیکاراگوئه: سیر انقلاب" در اینجا آورده میشود. راجر بورباک که اخیراً از نیکاراگوئه دیدن کرده این مقاله را در "مانتلی ریویو" فوریه ۱۹۸۰ نوشته است. روشن است اراذهی این تلخیص نه بمعنای پذیرش نقطه نظرهای نویسندهی آن، بلکه اراذهی دیدی دیگر از انقلاب نیکاراگوئه است. مطلب زیر فقط با توجه به مقاله دیگری که در شماره ۲۳ رهاشی چاپ شده بود، میتواند بسند باشد.

را هماهنگ ساخته و در گیر مباحثات سیاسی گردند. در هنگام پیروزی در ۱۹ ژوئیه چشم انداز مشترک سیاسی برای بازسازی کشوربران شده در جنگ بوجود آمده بود همچنانکه یکی از رهبران عالی رتبهی ساندینیست اعلام کرد:

"دیگر سه گرایش وجود ندارد بلکه فقط یک جبههی ساندینیست وجود دارد".

از نظر سازمانی نیز سه گرایش سازمانهایشان را با هم در داخل جبهه تلفیق کرده اند. معیارهای عضویت کادرها یکی شده و یک برنامهی مشترک تعلیمات سیاسی تهیه شده است.

... تلاش برای جلب حمایت وسیع گرایش نیروی سوم را وادار به رها ساختن اهداف انقلابی دراز مدت خود نکرد. سوسیال دموکراتها و عناصر خرد بورژوا در ماه های آخر جنگ بتعداد زیاد به نیروی سوم پیوستند و لسی رهبری نیروی سوم هرگز سوسیال دموکراتیک نبود. دانیل ارتگا، هومبرتو ارتگا و ویکتور تیرادو از "نیروی سوم" که اعضاء هیئت رهبری ملی هستند هر سه مارکسیست میباشند. ایشان قویاً تحت تاثیر انقلاب کوبا بوده و اعتقاد دارند که انگشاف یک جامعهی سوسیالیستی بر پایهی منافذع و سازهای دختان و کارگران بسیار در پیروزی سر

با روی آوردن بسیاری از روشنفکران و دیگر عناصر خرد بورژوا به صفوف ساندینیستها امکان رشد گرایشهای ایورتونیستی در مفیروهای پرولتری زیاد خواهد بود که مبارزه ای دئولوژیک، مف مستقل نیروهای پرولتری و ارتقاء آگاهی پرولتاریا و درگیری هر چه بیشترشان در مبارزات طبقاتی میتواند ضامن اجتناب از انحراف باشد.

مکلاسی است که در برابر نیکاراگوئه فرار دارند. یکی از اعضاء رهبری جبههی ساندینیست که نزدیک به هیئت رهبری ملی است ابراز داشت:

"هیچ اختلافی بین نیروی سوم و بقیه رهبری ملی دربارهی هدف نهائی که ساختن یک جامعهی سوسیالیستی است وجود ندارد".

و آنچنان که دانیل ارتگا اخیراً در یک نطق در برابر عموم اعلام کرد:

"این انقلاب اکثریت وسیع است، انقلاب کارگران و دهقانان که تمام ثروت کشور را تولید میکنند".

سازمانهای توده ای

رشد سریع سازمانهای توده ای مهمترین تحول انقلابی است که از هنگام سقوط سوموزا اتفاق افتاده است. جبههی ساندینیست، بعنوان سازمان پیشاهنگ کشور، نیروهای توده ای را تشویق کرده است تا در سراسر کشور بسیج گردند تا هم از دستاوردهای انقلاب دفاع کنند و هم آنها را به پیشرانند. مدت کوتاهی پس از پیروزی "جنبش متحد خلق" که طیف وسیعی از سازمانهای توده ای و تشکیلات سیاسی را با هم جمع کرده بود، متحل شد و بجای آن سازمانهای جدید توده ای که

در حالیکه سوسیالیستی انقلاب هنوز مشخص نشده است، تحولات در نیکاراگوئه نشان میدهند که بورژواهای اصلاح طلب کنترل حکومت را بدست ندارند و جبههی ساندینیست و توده های زحمتکش، کشور را روی یک خط سوسیالیستی انقلابی به پیش میبرند. در بین تحولات کلیدی که از هنگام انقلاب بوقوع پیوسته میتوان تحولات زیر را نام برد.

- ۱- تثبیت یک چشم انداز سوسیالیستی در میان رهبری ملی نه نفره جبههی ساندینیست.
- ۲- تشکیل سازمانهای توده ای که منعکس کنندهی منافذع زحمتکشان بوده و در گیر در یک پروسه مبارزه ای طبقه هستند.
- ۳- ملی کردن بخشهای کلیدی اقتصاد بوسیله حکومت سراسری ملی.

هیئت رهبری ملی

وحدت سه گرایش ساندینیست در یک هیئت رهبری ملی در مارس ۱۹۷۹ یک عامل تعیین کننده در سقوط سوموزا بود. این امر به سه گرایش امکان داد تا فعالیتهای نظامیشان

بخشهای مختلف طبقات زمینکش را نمایندگی میکنند، تشکیل شدند. سازمان جوانان ساندنیت ۱۹ ژوئیه، سازمان جوانان جدید است. همچنین انجمن زنان تشکیل شده تا زنان را در مبارزه انقلابی شرکت داده و حقوق زنان را با آنان بازگرداند. سازمان کارگری جدید، سازمان مرکزی کارگری ساندنیت (CST) است که کارگران شهری و صنعتی را متشکل میکند و دیگری انجمن کارگران روستا (ATC) که از کارگران روستا و دهقانان تشکیل شده است. کمیته‌های دفاع ساندنیت (CDS) سازمانهایی در سطح پایه‌ای هستند که خدمات محله‌ها را هماهنگ میکنند و مسائل امنیت محلی را اداره کرده و به سازماندهی فعالیتهای سیاسی در سطح محلی کمک میکنند.

شاید مهمترین سازمان در این برهه از زمان CST است. برای اولین بار در تاریخ نیکاراگوئه کارگران شهری و صنعتی در یک اتحادیه بزرگ متشکل میشوند که مزد آبرومندی را خواستار شده و در حالیکه کشور بسوی سوسیالیسم حرکت میکند، علناً با بورژوازی مقابله میکنند. بخشهایی از بورژوازی که با سوموزا فرار نکردند بخصوص از این سازمان ناراحت هستند. طرح اولیه‌ی اساسنامه‌ی CST اعلام میکند که:

"پرولتاریای نیکاراگوئه نیروی رهبری کننده‌ی تمام بخشهای تحت‌ستم است."

و اینکه تنها پرولتاریا میتواند "یک کشور مستقل، آزاد و سوسیالیست" بسازد. بخش دیگری از اساسنامه اعلام میکند که "پرولتاریا نه تنها با بورژوازی بومی روبرو است بلکه در برابر بورژوازی بین‌المللی قرار گرفته است" و اینکه "انترناسیونالیسم پرولتری" تنها فاکتور پیروزی است.

ATC، سازمان کارگران روستا و دهقانان نیز اثری عمیق بر نیکاراگوئه میگذارد. تشکیل کارگران روستا و دهقانان یک اقدام انقلابی است که تعداد زیاد از مردم را در بر میگیرد: بیش از ۲۵۰ ۰۰۰ نفر در نیکاراگوئه مستقیماً در بخش کشاورزی کار میکنند. در گذشته کارگران کشاورزی حتی از ناچیزترین حقوق محروم بودند و اتحادیه‌های روستایی غیرقانونی محسوب میشدند. حداقل مزد تنها روی کاغذ وجود داشت ولی اجرا نمیشد. از طریق ATC کارگران کشاورزی تغییرات اساسی در شرایط کارشان را خواستار بوده و برای عمیقتر شدن پیروسی اصلاحات کشاورزی که با سقوط سوموزا آغاز شده کوشش میکنند.

دستگاه دولتی و بورژوازی

جبهه‌ی ساندنیت همچنین قدمهایی برای محدود کردن نقش بورژوازی در حکومت برداشته است. در ابتدای نوامبر هیئت‌رئبری جبهه اعلام کرد که بازوی قانونگذاری حکومت یعنی "شورای دولت" ۴ مه ۱۹۸۰ تشکیل خواهد شد و نقش بورژوازی در آن تقلیل خواهد یافت. بر طبق برنامه "حکومت باز سازی ملی"، شورا قرار بود ۳۳ عضو داشته باشد که حدود نصف آن از احزاب سنتی، سازمانهای خصوصی

سرمایه‌داری و انجمنهای منحصم تشکیل میشد. بسیاری ماهیا بورژوازی اصرار داشته که فوراً شورای دولتی افتتاح شود باین امید که یک تریبون عمومی برای بیان منافعش بدست‌آورد و هر اقدام رادیکال را که بوسیله‌ی "خونهای بازسازی ملی" (که قدرت‌اجرائی دارد) ابلاغ میشود، وتو کند اما هیئت‌رئبری ملی با اعلام اینکه تشکیل سازمانی شورا قبل از تشکیل تغییرخواهد کرد روشی را پیش کرد که نقش سازمانهای توده‌ای در شورا تقویت خواهد گردید و احزاب سیاسی سنتی و انجمنهای بورژوازی نقش خیلی کوچک یا شاید هیچ نقشی در آن نخواهد داشت.

در تهیه‌ی برنامه‌ی اقتصادی سال ۱۹۸۰ جبهه‌ی ساندنیت قدمهایی را برای تقلیل رول عناصر بورژوا در حکومت برداشت. برنامه بوسیله‌ی هیچ یک از وزارتخانه‌ها تهیه نشده بود بلکه بوسیله‌ی تیم مخصوصی که از سوی جبهه‌ی ساندنیت انتخاب شده بود تهیه گردید. نمایندگان سازمانهای توده‌ای از ابتدا در بحثها شرکت داده شدند تا منافع و نیازهای زمینکشان را ارائه دهند. برنامه‌ی اقتصادی بالاخره پس از پایان بحثها به وزارتخانه‌های مربوطه برای بررسی تحویل شد.

همچنین نشانه‌های شکاف در صف بورژوازی دیده‌میشود. آلفونسو روبلو که یک سرمایه‌دار صنعتی است و عضویت خونت را دارد، اخیراً بیک دسته سرمایه‌دار گفت که او طرفدار اشتراکی کردن قدم بقدام "وسایل تولید" است. این اظهار نظر مخالفت‌های خشمگینانه‌ی سرمایه‌داران حاضر را برانگیخت اما روبلو محکم روی حرف خود ایستاد و اعلام کرد "من در حکومت ساندنیت برای یک پیروسی اشتراکی کردن که همیشه بی‌انگیز عدالت باشد، خواهم جنگید" روبلو با پشت کردن به طبقه‌ی خود آشکارا "استثنائی در بین بورژوازیست، اما در حالیکه جبهه‌ی ساندنیت و سازمانهای توده‌ای کنترل خود را بر کشور تحکیم میسازند، عناصر دیگر بورژوا در حکومت مجبور خواهند بود بین این دو راه یکی را انتخاب کنند. یا می‌بایست در کنار جبهه‌ی ساندنیت و توده‌ها قرار گیرند و یا اینکه هر روز بیشتر در حاشیه قرار خواهند گرفت و بالاخره خواهند کوشید در کنار عناصر شکست‌خورده رژیم سوموزا بیک ضد انقلاب دست زنند.

پیشروی در جبهه اقتصادی

با پشتیبانی کامل هیئت‌رئبری جبهه‌ی ساندنیت، "خونته‌ی باز سازی ملی" بخش تحت مالکیت دولت را توسعه داده است و بلافاصله پس از پیروزی حکومت قویترین گسروه بورژوازی را با مصادره اموال خانواده سوموزا از بین برد. جمعا ۱۵۴ موسسه تجاری و صنعتی زیر کنترل دولت قرار گرفت. و علاوه بر آن املاک کشاورزی وسیع سوموزا بوسیله INRA یعنی موسسه ملی اصلاحات کشاورزی تصرف گردید. اضافه بر ثروت سوموزا، قطعات بزرگ زمین متعلق به افسران گارد ملی و نزدیکان سوموزا زیر کنترل دولت قرار گرفت. INRA همچنین املاک زمین دارانی را که به اعمال

یافته است جبهه‌ی ساندنیست نمیخواهد تمام بخش خصوصی را در حال حاضر مصادره نماید. جنگ علیه سوموزا اقتصاد را ویران کرد. بنابر گزارشی از کمیسیون اقتصادی امریکای لاتین (ECLA) که در سپتامبر ۱۹۷۹ تهیه شد، بیش از نیم بلیون دلار از ثروت این کشور نابود شد. بسیاری از کارخانه‌ها نابود شدند یا شدیداً آسیب دیدند. قسمت اعظم محصول پنبه (بزرگترین منبع ارز خارجی در سال ۱۹۷۸) همچون سایر محصولات مورد نیاز غذایی برای جمعیت محلی، کشت نشد. رویهم رفته تخمین زده شده که محصول کل بومی در ۱۹۷۹ تقریباً سه چهارم مقدار سال قبل بود.

در برابر چنین ویرانی طبقات زحمتکش و جبهه‌ی ساندنیست نه مواد لازم و نه منابع انسانی مورد نیاز را در اختیار دارند تا به تنهایی اقدامات عظیمی که برای بازسازی مورد احتیاج است انجام دهند. از اینروست که حکومت بازسازی ملی به همه‌ی طبقات اجتماعی نیکاراگوئه از جمله بخشهایی از بورژوازی متوسل شده تا از اقدامات بازسازی حمایت نمایند. امید اینست که بعضی از سرمایه داران حداقل برای مدتی باقی خواهند ماند تا به فعال کردن دوباره اقتصاد کمک کنند.

جبهه‌ی ساندنیست همچنین مجبور است به دلایل دیگر در راه ساختن جامعه‌ای سوسیالیستی با آرمی حرکت کند. اتحاد یک برنامه کاملاً سوسیالیستی در این موقع به تنها باعث ترک

"شیبه سوموزا" اشتغال داشته‌اند یعنی آنها که مواد شیمیایی روی محصول دهقانان پاشیده بودند یا در جاهای سم ریخته بودند و یا روشهای ظالمانه‌ی دیگر برای بدست گرفتن کنترل زمین دهقانان بکار برده بودند، مصادره کرد.

در نتیجه‌ی تمام مصادره‌ها تقریباً ۵۰٪ زمین‌های قابل کشت نیکاراگوئه اکنون تحت کنترل دولت قرار دارد. این زمینها پایه‌ی برنامه‌ی کشاورزی برداشته‌ای که در نیکاراگوئه شکل میگیرد، می‌باشند. تعاونیهای دهقانی و مزارع دولتی اکنون در بسیاری از نقاط کشور بکار مشغولند.

در مدت کوتاهی پس از پیروزی، حکومت تمام بانکهای تجاری نیکاراگوئه را مصادره کرد و باین ترتیب مراکز حیاتی مالی بورژوازی را در دست گرفت. عملاً هر "گروه مالی" داخل بورژوازی یا صاحب بانکی بود و باینلوک بزرگسی از سهام در یک یا چند بانک را دارا بود. این بانکها اغلب سکوی پرشی برای نفوذ بورژوازی در تجارت، اقتصاد و کشاورزی کشور بودند. همانطور که یکی از اعضای هیئت رهبری ملی اعلام کرد: "با در دست گرفتن کنترل بانکها ما بورژوازی را محاصره کرده‌ایم."

ببازار آوردن مهمترین صادرات کشاورزی نیکاراگوئه (قهوه، پنبه، شکر و گوشت گاو) که بوسیله تجار عمده فروش و عناصری از بورژوازی انجام میگرفت نیز تحت کنترل دولت قرار گرفته است. صدور این کالاها که تقریباً ۷۵٪ ارزش خارجی نیکاراگوئه را تأمین میکند، اکنون بوسیله آژانس

**کمکهای وسیع از جنبه‌ی سوسیالیست مطرح نیست؛ احتیاج ضروری برای نیکاراگوئه
روشن کرده که مشکل نیست با ارسال کمکهای زیاد به نیکاراگوئه، با امپریالیسم
آمریکا در پشت پرده، حتی در امریکای مرکزی مقابله کند.**

بحرین را بداری حقوقی خواهد شد. بانک هزاران محصل حرفه‌ای مختلف که یافتن جانشین برای بسیاری از ایشان غیرممکن خواهد بود، خاک کشور را ترک خواهند کرد. نیکاراگوئه حتی با معیارهای امریکای لاتین فقیر و عقب افتاده است و زیربنای اقتصادی و صنعتی پیشرفته‌ای که بتواند مورد استفاده توده‌های زحمتکش قرار گیرد ندارد. همانطور که حثیم ویلوق یکی از اعضای هیئت رهبری ملی ابراز کرد، در چنین شرایط مادی "سوسیالیسم نمیتواند یک شبه ساخته شود". وضع بحرانی اقتصادی همچنین در استراتژی بین المللی جبهه ساندنیست موثر است. در این زمان حکومت به همه‌ی حکومتهای خارجی و از جمله ایالات متحده برای دریافت کمک متوسل شده است. مردم نیکاراگوئه نمیتوانند بدون دریافت کمکهای وسیع بین المللی کشور خود را دوباره بسازند. تقمیم به تنهایی به پیش رفتن و به منابع نا چیز داخلی تکیه کردن به آسانی میتواند نیکاراگوئه را در موقعیتی شبیه کامبوج قرار دهد. کمکهای وسیع از جنبه‌ی سوسیالیست مطرح نیست؛ اتحاد شوروی برای نیکاراگوئه روشن کرده که مایل نیست با ارسال کمکهای زیاد به نیکاراگوئه، با امپریالیسم آمریکا در پشت در خانه‌اش در امریکای مرکزی مقابله کند.

تجاری دولتی صورت میگیرد، حکومت همچنین در مدد کنترل فروش کالاهای کشاورزی کلیدی در بازار داخلی است. قیمت غذاهای مورد نیاز عمومی تثبیت شده است و حکومت یک رشته فروشگاه تأسیس کرده که محصولات گوناگون و فراوانی را بقیمت معمولی میفروشد.

شرکتهای چند ملیتی نیز بوسیله اقدامات مصادره‌ای حکومت مورد حمله قرار گرفته‌اند. بطور کلی شرکتهای چند ملیتی آنقدر که در دیگر کشورهای امریکای لاتین اهمیت دارند، در نیکاراگوئه از اهمیت برخوردار نیستند. کل سرمایه‌گذاری خارجی در نیکاراگوئه ۱۸۰ میلیون دلار تخمین زده شده است و چند ملیتی‌ها بر تعداد زیاد از بخشهای حیاتی اقتصادی نیکاراگوئه مسلط نیستند. اما در یک ناحیه - معادن طلا - چند ملیتیها یک منبع حیاتی نیکاراگوئه را کنترل میکردند. در نوامبر حکومت برای تصحیح این وضع اقدام نموده، کنترل معادن سه شرکت چند ملیتی یعنی شرکت منابع رزاریو و نیز آسارکو از ایالات متحده و معادن نوراندا از کانادا را در دست گرفت.

عوانع اقتصادی

با وجودیکه نقش بورژوازی در دولت اقتصاد کاهش

کوبا نیز در حالیکه با فرستادن دکتر، معلم، مشاورین نظامی و فنی پشتیبانی مهمی از نیکاراگوئه بعمل آورده، امکانات لازم برای تبدیل شدن به تکیه گاهی برای اقتصاد نیکاراگوئه را ندارد.

در نتیجه جبهه ساندنیست چاره‌ای ندارد جز اینکه از هر جا میتواند - از جمله اروپای غربی و ایالات متحده - در جستجوی کمک باشد. نیکاراگوئه تا کنون بطور شگفت آوری در گرفتن کمک از این کشورها موفق بوده است. دولت امریکا حدود ۳۰ میلیون دلار بعنوان کمک فوری برای نیکاراگوئه فرستاده است و دولت سوسیال دمکرات آلمان غربی اخیراً موافقت کرده که وامی به مبلغ ۲۳ میلیون دلار برای بهبود اقتصاد به نیکاراگوئه بپردازد. اسپانیا نیز تاکنون حدود ۲۵ میلیون دلار داده است. بانک جهانی و بانک توسعه بین امریکائی نیز وامهای ویژه به نیکاراگوئه بپرداخته اند تاکنون شرایط وامهای جدید بطور شگفت آوری آسان شده اند. مثلاً وام آلمان غربی مدتش ۳۰ سال با ۲ درصد سود است که از ده سال بعد پرداخت آن شروع میشود.

البته کشورهای آمریکاییستی این وامهای با شرایط مساعد را بخاطر انگیزه‌های بشر دوستانه نمی‌پردازند. فصد آشکار آنان اینست که انقلاب را منحرف کنند و از اینکه نیکاراگوئه "کمونیست شود" جلوگیری نمایند. "ویرون ویکی" معاون وزیر خارجه امریکا در امور بین امریکائی، استراتژی ایالات متحده را در نیکاراگوئه اخیراً در گزارشی به کنگره امریکا فاش کرد. او ابراز کرد که اکنون نیکاراگوئه تا اندازه‌ای بوسیله ساندنیستها که "می‌خواهند نیکاراگوئه به سوی یک مدل مارکسیستی هدایت شود" اداره میشود و اضافه کرد که جریانهای سیاسی معتقد بوجود گروههای مختلف در اداره امور، هنوز در کشور وجود دارند. بخصوص او به بخش خصوصی سرمایه‌داری نیکاراگوئه بعنوان امید اصلی ایالات متحده اشاره کرده و خواهان تصویب کمک جدید ۷۵ میلیون دلاری برای نیکاراگوئه توسط کنگره شد که از این کمک ۶۰٪ به بخش خصوصی خواهد رفت. او یادآور شد که این کمک در قادر ساختن "بخش خصوصی برای ایفای یک نقش فعال" اهمیت حیاتی خواهد داشت.

جبهه ساندنیست آشکاراً از مقاصد قدرتهای آمریکاییستی آگاهی دارد. و تصمیم اجازه دادن به سرمایه‌داری خصوصی برای باقی ماندن در نیکاراگوئه، جهت دریافت کمکهای خارجی است. همانطور که یکی از طراحان مهم سیاست اقتصادی ساندنیستها ابراز داشت: "بخش خصوصی طعمه‌ایست برای گرفتن سرمایه‌ی خارجی". با اینحال این استراتژی در عین اهمیت زیادش برای نیکاراگوئه با توجه به مشکلاتی که کشور با آن روبرو است، میتواند خطر جدی برای پیشرویهای آینده‌ی پروسه‌ی انقلابی بوجود آورد. اگر بخش خصوصی و سرمایه‌ی خارجی نقش تعیین کننده‌ای در ساختن مجدد کشور بازی کنند، آنها را در موقعیت بهتری برای گرفتن امتیاز از جبهه ساندنیست خواهند بود. علاوه بر آن، کوشش برای تأمین امنیت کشور برای سرمایه‌ی خصوصی میتواند جبهه را اغوا کند که جلوی

اتحادیه‌های کارگری رادیکال را که خود به تشکیل آنان کمک کرد بگیرد.

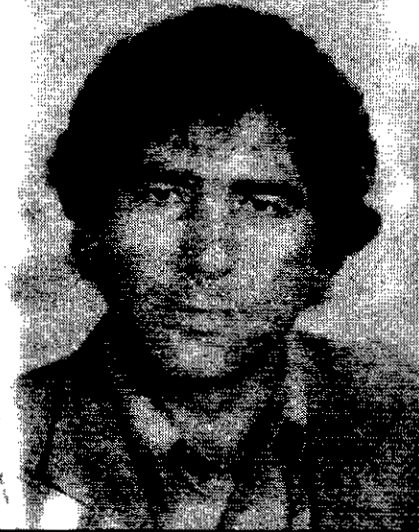
اما چنین آتیه‌ای برای انقلاب بهیچوجه غیر قابل اجتناب نیست. رهبری ساندنیست و توده‌ها در موقعیت مناسبی برای تعیین نتیجه‌ی مبارزه‌ای که دارد آغاز میشود، می‌باشند. آنها در فرماندهی انقلاب هستند و بخوبی از خیانت و ریاکاری بورژوازی و امپریالیسم امریکا باخبرند رهبری ساندنیست و توده‌ها، عامل تعیین کننده در صورت بروز مقابله‌ی نهائی، یعنی ارتش خلقی ساندنیست را در اختیار دارند. همچنانکه یکی از رهبران ساندنیست اشاره کرده، "ایالات متحده نمیتواند نیروهای مسلح را در جهت خواست خود بحرکت در آورده، همچنانکه در کشورهای دیگر امریکای لاتین بآن متوسل شده است. "راه شیلی" در اینجا وجود نخواهد داشت."

عامل کلیدی دیگر در مبارزه برای یک جامعه سوسیالیست شکل گرفتن یک ایدئولوژی پرولتری است. هم چنانکه قبلاً ذکر شد پیشرفتهای قابل توجهی در ماههای اولیه‌ی انقلاب بوسیله سازمانهای توده‌ای صورت گرفته است. ولی هنوز خیلی کار مانده است. آگاهیه سوسیالیستی هنوز همی بخشهای سازمانهای توده‌ای را در نیکاراگوئه در بر نگرفته است. برای بعضی از کارگران "سوسیالیسم" جامعه‌ای کم و بیش شبیه کستاریکا است، که در آن رژیمهای رفرمیست یک برنامه‌ی لیبرالی بهبود اجتماع را بپا کرده‌اند در حالیکه سیستم مالکیت خصوصی را حفظ کرده‌اند. برای ایجاد یک چشم انداز واقعی سوسیالیستی، جبهه ساندنیست مجبور خواهد بود پروسه‌ی آموزش سیاسی را عمق بخشد و علناً و برای عموم یک ایدئولوژی سوسیالیستی را که متضمن دعوت از کارگران و دهقانان برای بدست گرفتن کنترل کامل وسایل تولید و دستگاه دولت است بیان نماید. تا این امر صورت نگیرد، خطر اینکه روند انقلابی منحرف شده و سیاسی سوسیال دموکراتیک یا رفرمیستی در نیکاراگوئه برتری یابد، وجود دارد.

بالاخره حوادث در نیکاراگوئه به تنهایی نتیجه‌ی روند انقلابی در این کشور را تعیین نخواهند کرد. تحولات در بقیه امریکای مرکزی بخصوص اهمیت دارند. سیاست و اقتصاد ناحیه بهم مربوط هستند و تغییرات در یکی عمیقاً در دیگری اثر میگذارد. سقوط سوموزا بی ثباتی در دولت‌های نظامی هندوراس، ال سالوادور و گواتمالا بوجود آورده است ولی اگر قرار است انقلاب نیکاراگوئه پیشروی خود را بسوی سوسیالیسم ادامه دهد، باید در سایر کشورهای امریکای مرکزی نیز زحمتکشان قدرت را بدست گیرند. در تحلیل نهائی ساختمان یک نیکاراگوئه سوسیالیست در گرو ایجاد یک امریکای مرکزی سوسیالیست خواهد بود.

برای توضیح در این باره به کتاب "انقلاب دمکراتیک یا سوسیالیستی"، از انتشارات سازمان، صفحه ۵۲ مراجعه شود.

شهادت رفیق ابو شاهین (کاک فؤاد) در نبردهای خونین سندج



هر شب ستاره‌ای بزمین میکشند و بار
این آسمان غم زده غرق ستاره‌هاست

در گرماگرم نبردهای خونین
سندج، در روزهای خونینی که سرما-
به‌داری و ارتجاع حاکم، این شهر
مقاومت را از راه زمین و هوا در هم
می‌کوبیدند، کردی از کردان رزمنده‌ی
طبقه‌ی کارگر در خاک در غلطید که نام
بر آوازه‌اش، و حماسه‌های افتخار
آفرینش برای همیشه در دل خلقهای
ایران و منطقه جاودان خواهد ماند.
کمونیستی آگاه، پارسیزادگی
بزرگ، استراتژیستی ماهر، و انترنا-
سیونالیستی معتقد که ۹ سال مداوم
در سنگرهای انقلاب منطقه جنگید و
سرانجام در کردستان قهرمان، در سنج
مقاوم، در کنار یاران دلاور دیگرش
بخاک افتاد.

یادش گرامی باد

۱۳۵۹، هنگامیکه در خط‌اول دفاع از
سندج قهرمان می‌رزمید در محاصره‌ی
چهار هلی‌کوپتر ارتش جمهوری اسلامی
قرار گرفت و پس از یک مقاومت قهر-
مانانه شهادت رسید.

رفیق ابو شاهین (کاک فؤاد)،
رفیق کارگری که عشق به آرمانهای
والای پرولتری و آگاهی او به
رسالت عظیم طبقه‌ی کارگر در دگرگونی
جامعه‌ی او را به صفوف جنبش کمونیستی
و بطور خاص به صفوف سازمان ماس
رهنمون ساخت. رفیق ابوشاهین از
جمله کارگران مهاجر ایرانی بود که به
معنای واقعی استعمار و رنج طبقه‌ی
کارگر را لمس نموده و از این-رو
آگاهانه از همان عنوان جوانی به

رفیق ابو شاهین (کاک فؤاد)
کارگر انقلابی، قهرمان واقعی جنگهای
داخلی لبنان، فاتح منطقه‌ی هتلیا در
بیروت، مدافع سر سخت مناطق "شیاج" و
"حسار تحریک"، پارسیزان شجاع بنادر
صور، فرماندهی دلیر فدائیان
فلسطین در دل سوزمینه‌های اشغالی و
بالاخره مربی نظامی، سازمانده و رهبر
عملیات پیروزمندانه‌ی انقلابی در
کردستان، در رور شبیه ۶ اردیبهشت

مبارزه‌ی انقلابی روی آورد.
رفیق ابو شاهین سالهای سال
در متن مبارزه‌ی انقلابی در کشورهای
مختلف منطقه‌ی خاورمیانه قرار داشت
و در این راه تجربه‌ها آموخت. رفیق
بمثابه‌ی یک انترناسیونالیست واقعی
مبارزه‌ی انقلابی برای آزادی ایران
از یوغ امپریالیسم و سرمایه‌داری را
با مبارزات انقلابی خلق فلسطین،
زحمتکشان لبنان و سایر خلقهای منطقه
درهم آمیخت. او بمثابه‌ی یکی از
سمبل‌های برجسته‌ی انقلاب ایران،
بعنوان یک کادر برجسته در صفوف
جنبش فلسطین و در میان مبارزین
جبهه‌ی خلق برای آزادی فلسطین
(فرماندهی - عمومی) و سپس جبهه‌ی
آزادبخش فلسطین، به نبرد حماسی علیه
نیروهای متجاوز اسرائیل، فالانژیستهای
لبنان و نیروهای مرتجع منطقه دست
زد. رفیق در این راه پر شکوه از
هیچ چیز نهراسید، نه زندان بعث
عراق و نه دیوار مجروح شدن، هیچیک مانع
ادامه‌ی فعالیت وی نشد. فداکاری و درایت
سیاسی - نظامی و از خود گذشتگی او
تا بدان حد رسیده بود که کمتر کسی
از فلسطینی‌ها با نام "ابو شاهین"
بیگانه بودند.

کتاب جنگ لبنان، خاطرات مبارز
درخشان وی از یک جنگ انقلابی علیه